

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: هاله الوردی
برگردان از: داکتر حمید سیماب
فرستنده: ع. شیرزاد
۱۵ نومبر ۲۰۱۹



واپسین روزهای زندگی محمد- ۴

ادامه به گذشته:

مرگ ابراهیم، پسر نابوسیده

فصل ۳

پیغمبر در ماه رمضان سال ۱۰ هجری (نومبر – دسمبر ۶۳۱) از تبوک برگشت. چند هفته پس از مواصلتش به مدینه پسر خود ابراهیم را که کمتر از دو سال داشت^۱ و از بطن ماریه قبطیه زاده شده بود از دست داد. ماریه قبطیه کنیزی بود که محمد او را سه سال پیش از الموقس اسقف اعظم اسکندریه به گونه تحفه بدست آورده بود.^۲ ماریه در سال ۶۲۹ به مدینه رسید. از لحظه‌ای که چشم محمد به آن زیباروی مرغوله مو با پوست گندمی براق افتاد قند در دلش آب شد. وی به این دختر مصری چنان علاقه شدید پیدا کرد که حسادت خروشان زنان دیگرش را برانگیخت.^۳ محمد که جایی برای لحظه‌ای خلوت با تازه وارد حرمش نداشت^۴ روزی از غیابت زنش حفصه دختر

^۱ طبقات ۱۳۴/۱-۱۴۴؛ انساب بلذری ۸۸-۸۶/۲

^۲ طبری ۱۴۱/۲

^۳ طبقات ۱۳۴/۱

عمر بن خطاب استفاده کرد و در حجره او با ماریه خلوت نمود. از بخت بد که همچون نمایشنامه مسخره تئاتری، حفصه ناگهان وارد صحنه شد. با دیدن شوهرش در آغوش ماریه، زن تحقیر شده فریاد زد «می بینم که چه می کنی. واقعاً قلبم را زخم زدی!» آنچه باعث حس حقارت و خشم بیشتر حفصه گردید این بود که ماریه حتی زن مشروع و رسمی پیغمبر نبود. محمد با شرمساری و تضرع از حفصه خواست تا موضوع را نزد خود نگهدارد و به عایشه چیزی نگوید و در بدل این احسان وعده سپرد که دیگر دستی به سوی ماریه دراز نکند. اما حفصه نتوانست خودداری کند و عایشه را از قضیه آگاه ساخت، و این یک تشنه رسوائی را از بام پائین انداخت. پس از تحمل طوفان مهیب خانوادگی سراسر تند و آذرخش محمد از فرط خشم سوگند عظیم یاد کرد که دیگر ازین دو زن خود دوری گزیند.^۵

بر اساس روایت برخی منابع محمد با عصبانیت حفصه را مورد مؤاخذه قرار داد که چرا نتوانسته بود جلو دهان خود را بگیرد.^۶ عمر پدر حفصه وقتی از موضوع آگاه شد بکلی درهم شکست. جانشین آینده پیغمبر که همواره احساس و گفتنی خود را با عربده بیان می کرد فریاد زنان بر سر خود خاک پاشید و بانگ زد «زین پس الله دیگر بر عمر و دخترش نظر نخواهد داشت!»^۷ محمد خود را در موقعیت باریکی یافت چون نمی خواست دو دوست نزدیک خود ابوبکر (پدر عایشه) و عمر (پدر حفصه) را آزرد سازد. درین موقع جبرئیل شخصاً پا در میانی کرد و به پیغمبر گفت: «خداوند به تو امر می کند که حفصه را به احترام عمر بازگیر^۸ چون زاهده «صوامه قوامه» است (زن پارسائست که روزه می گیرد و شب برای ادای نمار بر می خیزد).^۹ یکجا با دستور جبرئیل، اولین آیات سوره تحریم نیز آمد و به محمد اجازه داد سوگند بشکند و گویا با یک تیر دو فاخته زند، یعنی هم به زنان خود عایشه و حفصه رجعت کند و هم پیوند خود با ماریه را حفظ نماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ» - «ای پیامبر! چرا چیزی را که الله بر تو حلال کرده است به خاطر خشنودی همسرانت بر خود حرام می کنی؟! الله آمرزنده مهربان است، راه گشودن سوگندهای تان را برای شما مقرر داشته است، الله دوستدار و مولای شماست و او دانای حکیم است. هنگامی که پیامبر به بعضی از همسرانش سخنانی را به راز گفت، پس چون آن همسر آن را به دیگری خبر داد الله پیامبر را بر آن آگاه کرد، قسمتی از آن را برای او بیان کرد و از قسمتی دیگر خود داری نمود، پس هنگامی که پیامبر همسر خود را از آن خبر داد، گفت: چه کسی این را به تو خبر داده است؟ پیامبر فرمود: الله دانای آگاه مرا خبر داده است (سوره تحریم: ۱-۳)»

ابوالقاسم برای این که به ماجرا پایان دهد تصمیم گرفت تا جاریه اش را از زنان حرمسرایش دور سازد، پس او را در خانه تابستانی خود در منطقه «العالیه» جا داد که امروز به افتخار ماریه قبطیه بنام «مشریه ام ابراهیم» (بُستان

^۴ محمد برای هریک از زنان خود حجره جداگانه ای ساخته بود و از یکی به دیگری می رفت و ندرتاً اضافه از یکروز را با همان یک زن می پائید.

^۵ تفسیر طبری ۴۷۸/۲۳؛ سنن بیهقی ۷۵۸/۷-۷۵۹

^۶ آیا پای طلاق در میان بود؟ دانستن این موضوع ناممکن است چون یک منبع واحد به این پرسش هر دو جواب «نه» و «آری» را می دهد. (انساب بلاذری ۵۹/۲)

^۷ انساب بلاذری ۵۹/۲؛ المعجم الکبیر طبرانی ۲۹۱/۱۷؛ سیر ذهبی ۴۸۳/۳

^۸ سیر ذهبی ۴۸۳/۳

^۹ طبقات ۸۵/۸؛ المعجم الکبیر طبرانی ۳۶۵/۱۸؛ مستدرک حکیم ۱۶/۴؛ مجمع الزوائد هیثمی ۳۹۲/۹؛ کنز متقی ۱۳۸/۱۲

مادر ابراهیم) یاد می‌شود.^{۱۰} محمد در آنجا با زیبا دختر قبطی خلوت اختیار کرد و گویند که تا یک ماه از نظرها غایب گردید.^{۱۱} عشق محمد به ماریه وقتی به اوج رسید که پس از چند ماه خدمت کنیزی (محمد هیچ گاه او را به عقد ازدواج خود درنیاورد) ماریه در ماه ذی‌الحجه سال ۸ هجری (مارچ ۶۳۰) نوزادی به محمد تقدیم کرد: پسری که او را ابراهیم نام نهادند. شادمانی پیغمبر ازین عطیه غیرمنتظره در تعریف نمی‌گنجید.^{۱۲} وی بدون درنگ ماریه و پسرش را از بند کنیزی و کنیز زادگی آزاد ساخت و خبر خوش را به اصحاب خود اعلام داشت: «دیروز خداوند برایم پسری اعطا فرمود.»

نفرت زنان پیغمبر، به خصوص عایشه و حفصه، در برابر ماریه دو چندان شد.^{۱۳} حتی آنگاهی که ماریه تازه بار برداشته بود به گوش پیغمبر رسانیدند که تازه‌ترین محبوبه‌اش با برده‌ای به نام مأبور که او هم هدیه مقوقس اسکندر به بود سر و سیری داشته است. این تبصره‌ها بر دل ابوالقاسم که به گفته خودش باحمیت‌ترین و غیرتمندترین مردان بود^{۱۴} زخم کاری زد، همان دم علی را وظیفه داد تا عزت و آبروی پیغمبر را با کشتن آن برده تطهیر کند^{۱۵} اما برده مذکور با نشان دادن به علی که وی خصی است از مرگ نجات یافت.^{۱۶} علی از موضوع به محمد گزارش داد و او پس از آسودگی خاطر شکر خدا را به جا آورد که اهل بیت پیغمبر خود را از ننگ زناکاری منزّه داشته بود.^{۱۷} با وجود این، شک و تردید همچنان در ضمیر محمد باقیماند و فقط زمانی مطمئن شد که حقیقتاً پدر پسرک نوزاد است که شنید جبرئیل بر او خطاب «یا ابا ابراهیم» (ای پدر ابراهیم) می‌کند.^{۱۸}

به دنیا آمدن ابراهیم قلب پیغمبر را، که سال‌ها به خاطر نداشتن فرزند نرینه طعنه قریشئیان بدخواه را شنیده بود، مالا مال از خوشی و سعادت کرد. آرزوی داشتن پسری از مدت‌های مدید روح و روان او را مسخر داشته بود^{۱۹} چون داشتن پسران زیاد را علامه فارقه پیغمبران پیش از خود می‌دانست. الله در قرآن گفته بود «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً» — به راستی پیش از تو پیامبرانی فرستادیم و برای آن‌ها همسران و فرزندان قرار دادیم (سوره رعد: ۳۸)» محمد از داشتن زنان و آمیزش با آنها کمبودی نداشت اما در بارور ساختن آنها و پدر

^{۱۰} منطقه العالیه متعلق به یهوین بنی نضیر بود و در بخش اعیان نشین مدینه موقعیت داشت.

^{۱۱} مسند ابن حنبل ۳۴۹/۱؛ طبقات ۱۸۴/۸؛ صحیح بخاری ۸۷۱/۲؛ صحیح مسلم ۱۹۲/۴، سنن نسائی ۲۵۷/۸؛ سنن بیهقی ۶۰/۷؛ تفسیر ابن کثیر ۱۶۳/۸؛ کنز متقی ۵۳۸/۲

^{۱۲} زنی که در ولادت کمک کرد سلما کنیز آزاد شده پیغمبر بود. شوهرش ابو رافع، که وی هم غلام آزاد شده پیغمبر بود، کسی بود که با مژده ولادت پسر نزد محمد شتافت. به شکرانه این خوش خبری، محمد به وی برده‌ای هدیه کرد (طبقات ۱۳۵/۱)

^{۱۳} طبقات ۱۳۵/۱-۱۳۶؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۴۴/۳

^{۱۴} روزی به پیغمبر از سعد ابن عباد می‌گفتند که گفته بود اگر زن خود را در معیت مردی ببندد او را با شمشیر زند. پیغمبر اظهار داشت «از غیرت سعد در شگفتید؟ بدانید که من از او باغیرت‌ترم.» مصنف ابن ابی شیبه ۴۵۰/۵؛ مسند ابن حنبل ۱۰۴/۳۰؛ صحیح بخاری ۲۶۹۸/۶؛ صحیح مسلم ۲۱۱/۴؛ المعجم الکبیر طبرانی ۳۹۰/۲۰؛ مستدرک حاکم ۳۹۸/۴

^{۱۵} سایر منابع می‌گویند که پیغمبر صحابی زودخشم خود عمر را برای از بین بردن معشوق ادعائی ماریه فرستاد (تاریخ دمشق ابن عساکر ۴۵/۳-۴۶؛ مجمع الزوائد هینمی ۱۶۱/۹-۱۶۲)

^{۱۶} یک روایت عجیب نیز حاکی از آنست که مأبور خود خویشتن را خصی کرده بود تا مورد سوء ظن واقع نشود (مجمع الزوائد هینمی ۱۶۱/۹-۱۶۲)

^{۱۷} سیره ابن اسحق ۲۷۱/۱؛ سیره ابن کثیر ۶۰۲/۴

^{۱۸} مجمع الزوائد هینمی ۱۶۱/۹

^{۱۹} محمد خود پیروان خود را تشویق می‌کرد تا از خداوند اولاد مذکر طلب کنند. «همواره از خدا بخواهید تا شما را پسر دهد چون از مردی که پسر ندارد نامی باقی نمی‌ماند» (المعجم الکبیر طبرانی ۲۱۰/۲۳؛ کنز متقی ۲۸۱/۱۶)

شدن توفیق زیاد نداشت. روزی با افسردگی اظهار داشته بود «اراده خداوند به آن رفته است که نسل من از طریق اولاده علی ادامه یابد.»^{۲۰}

درد پیغمبر از نداشتن پسری از صلب خودش از آنجهت آزار دهنده تر بود که بدگويانش با ریشخند و استهزا لقب «ابتر» را که واژه‌ای تحقیر آمیز به معنی «مرد اخته» و به معنی مجازی «مرد بدون اولاد نرینه» بود بر او گذاشته بودند. این لقب حقارتبار در سوره‌ای در قرآن، آنجا که خداوند برای دلداري پیغمبرش جویبار کوثر را در بهشت برایش وعده می‌دهد ثبت است: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ - ای پیامبر، ما به تو کوثر عطا کردیم پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن بدون شک این دشمن توست که بریده نسل و بی‌عقب است (سوره کوثر)»^{۲۱} وقتی ابوالقاسم بر لقبی که بر وی گذاشته بودند آگاه شد خونسردی خود را از دست داد و کاری کرد که ندرتاً می‌کرد، یعنی عامل این نامگذاری را که عاص ابن وائل بود نام گرفته لعنت کرد.^{۲۲} محمد که در قسمت آبرو و منزلت خود سخت حساس بود تحمل سخن طعنه آمیز را نداشت.^{۲۳} روایاتی موجودند که وقتی عموی پیغمبر عباس به وی از بدگویی قریشیان نقل کرد که چگونه پیغمبر را حرامزاده می‌خواندند و به نخل بی‌ثمري تشبیه می‌کردند که بالای تپه‌ای از شن روئیده، چهره محمد از خشم سرخ شد و از فرط غضب عرق از سر و رویش روان گردید.^{۲۴} دشمنان پیغمبر او را بنام «صنبور»^{۲۵} یاد می‌کردند و می‌گفتند «محمد نه پسر دارد و نه برادر، وقتی بمیرد از شرش خلاص می‌شویم و نامش هم فراموش می‌شود.»^{۲۶} هیچ گاه هیچ داوری‌ای اشتباه آمیزتر ازین نبوده است!

احادیث پسران زیادی را به محمد نسبت می‌دهند که گویا همه حاصل ازدواج اول وی با خدیجه بوده و همه در طفولیت فوت نموده‌اند. این که هیچ گونه وحدت قول و نظر در مورد تعداد و نام‌های پسران پیغمبر (طاهر، مطهر، طیب، عبدالله، عبدمناف، عبدالعزی) وجود ندارد جای زیادی برای شک و شبهه درین مورد می‌گذارد.^{۲۷} در مورد کنیه «ابوالقاسم» (پدر قاسم) که به محمد داده شده بود در هیچ جائی موجودیت پسری به نام قاسم ثبت نگردیده است.^{۲۸} خلاف آن، همه منابع بر موجودیت ابراهیم کوچک اتفاق نظر دارند.

^{۲۰} المعجم الكبير طبرانی ۴/۴۳؛ کنز متقی ۱۱/۶۰۰. یکی از خصایص پیغمبر آنست که پسران دخترش به مثابه احفاد خودش در حساب می‌آیند. این امتیاز خاص محمد موضوع فصل جداگانه‌ای در سنن بیهقی است (۷/۱۰۰-۱۰۱) ^{۲۱} در تفسیرهای شیعی «کوثر» به معنی فاطمه دختر پیغمبر تعبیر شده است که به پیغمبر حسن و حسین یعنی یگانه احفاد مذكر او را تقدیم کرد.

^{۲۲} طبقات ۳/۷؛ تفسیر ابن کثیر ۴/۵۵۲؛ در سیره ابن هشام (۱/۴۰۹) آنکه به نام از طرف پیغمبر لعنت شده است اسود بن عبدالمطلب است.

^{۲۳} طنز سیاسی و طنز در شعر سلاح مهیبي در عربستان آن روز بود و بدین لحاظ محمد اندیشه نام و شهرت خود را داشت و نمی‌توانست اجازه دهد سبکسارانه با آن بازی شود. ازین سبب در برابر شاعرانی که اشعار طعنه آمیز و طنز آمیز در مورد او می‌گفتند عکس العمل خشن نشان می‌داد. کعب بن الاشرف شاعر عرب به همین سبب به امر پیغمبر به قتل رسید. (ابن هشام ۵۱/۲-۵۷؛ صحیح بخاری ۴/۱۴۸۲)

^{۲۴} مسند ابن حنبل ۲۹/۵۷؛ سنن ترمذی ۵/۵۸۴؛ مستدرک حاکم ۳/۲۷۵؛ دلائل بیهقی ۱۶۷؛ بدایه ابن کثیر ۲/۳۱۵. ما به «قصه‌های خانوادگی» محمد بعداً با تفصیل بیشتر خواهیم پرداخت.

^{۲۵} «صنبور» به معنای خرمابن تنهای کم بار برهنه شاخ پوست رفته باریک ساق است. (تفسیر طبری ۲۴/۶۵۸؛ تفسیر بغوی ۸/۵۶۰؛ تفسیر ابن کثیر ۲/۳۳۴)

^{۲۶} ابن هشام ۱/۳۹۳؛ تفسیر بغوی ۸/۵۶۰؛ تفسیر طبری ۲۴/۶۵۸-۶۵۹؛ تفسیر ابن کثیر ۸/۵۰۴؛ الدر المنثور سیوطی ۶۵۲/۸

^{۲۷} سیره ابن اسحق ۱/۸۲؛ طبقات ۳/۷؛ سیره ابن کثیر ۴/۶۰۷-۶۰۹

^{۲۸} در زبان عربی کنیه لزوماً نام پسر را در بر ندارد. به گونه مثال، ابوبکر هیچ گاه پسری به نام بکر نداشته است. قسمی که ژاکلین سوبله پژوهشگر تاریخ اسلام در قرون وسطی توضیح می‌دارد، کنیه می‌تواند یک ارزش عاطفی یا اجتماعی را بیان کند که از بدو تولد به کودک نسبت داده می‌شود.

(Jacqueline Sublet, *Le Voile du nom. Essai sur le nom propre arabe*, Paris PUF, 1991)

در روز هفتم تولد کودک پیغمبر که گفته می‌شود زندگی ساده و بی‌پیرایه‌ای داشت جشن بزرگی برپا کرد و به رسم معروف گوسفندی قربان کرد و چنان که در تجلیل تولد نواسه‌های خود حسن و حسین کرده بود آنین «عقیقه» را به جا آورد که عبارت بود از قطع موی نوزاد و تقسیم پول معادل وزن آن به نقره میان مستمندان.^{۲۹} زنان انصار مدینه برای رسیدگی به ابراهیم کوچک یک‌دگر را پس می‌زدند.^{۳۰} محمد غالب اوقات برای دیدن ابراهیم به خانه دایه او می‌رفت، پسر را می‌بوسید و با مهر وافر او را ناز می‌داد.^{۳۱} محبت ابوالقاسم در برابر کودکان شهره همگان بود. صحابی پیغمبر انس بن مالک می‌گفت «من هیچ کسی را بر اطفال مهربانتر از فرستاده خدا ندیده‌ام.»^{۳۲} محمد که سالها در حسرت فرزند می‌سوخت (هیچ یک از همسران متعددی که پس از مرگ خدیجه به زنی گرفت به او فرزندی نیاورد) به نواسه‌های خود حسن و حسین که پسران دخترش فاطمه بودند، اُمّامه که دخترِ دختر بزرگش زینب^{۳۳} بود، و به اسامه که پسر پسرخوانده پیشینش زید بن حارثه بود محبت بی‌حد و حصر داشت.

با به دنیا آمدن ابراهیم، محمد دیگر مردی بود در اوج سعادت. گذشته از آن، پسرش طفلکی زیبا و صحتمند بود. روزی پیغمبر او را به عایشه نشان داد و گفت «بین چگونه به من چهره می‌دهد!» عایشه با کینه‌توزی پاسخ داد «من هیچ چنین شباهتی نمی‌بینم.» محمد که نمی‌خواست بر کنایه کدورت‌آمیز همسر خود تبصره کند موضوع را تغییر داد: «نمی‌بینی که چگونه سرخ و سفید و تپلی است؟» عایشه با بی تفاوتی در برابر تعریف و تمجید شوهرش از کودک با استخفاف جواب داد «با اینقدر شیری که در حلقش می‌ریزند باید سرخ و سفید و تپلی باشد!»^{۳۴}

اما خوش روزگاری محمد دیری نپائید و ابراهیم به عمر بیست ماهگی فوت کرد. می‌توان تاریخ دقیق مرگ او را تعیین نمود چون در آن روز خورشید در کسوف رفت: روز سه شنبه ۲۷ جنوری ۶۳۲ (۲۹ شوال سال ۱۰ هجری).^{۳۵} مسلمانان این پدیده را علامه آسمانی پنداشتند اما پیغمبر در برابر خرافات آنها ایستاد و به آنها گفت که این فقط یک رویداد تصادفی بود و اضافه کرد «خورشید و ماه به خاطر تولد یا مرگ هیچکس به کسوف و خسوف نمی‌روند.»^{۳۶}

پس از مرگ پسرش ماریه در حرmsرا تنزل مقام یافت و عایشه جای پیشین خود را به صفت همسر دلخواه پیغمبر دوباره به دست آورد. اندوه پیغمبر در مرگ فرزند بی‌کران بود و محمد بردبار و خوشتن‌دار را می‌دیدند که می‌گریست و اشک خونین از دیده می‌ریخت. روزی صحابی‌اش عبدالرحمن بن عوف از وی پرسید «تو اشک می‌ریزی در حالی که ما را از گریه و زاری منع می‌کنی؟» محمد پاسخ داد «چشم می‌گرید و دل غم می‌شناسد.»^{۳۷}

در مورد کنیه «ابوالقاسم» که به پیغمبر داده شده بود، احتمال زیاد بر آنست که این عنوان اشاره به نقش «قسمت کننده» (قاسم) است که پیغمبر غنائیم جنگی و به مفهوم وسیعتر نعمات را میان پیروان خود تقسیم می‌کرد.

^{۲۹} موطأ امام مالک ۵۰۱/۱؛ طبقات ۱۳۵/۱

^{۳۰} طبقات ۱۳۶/۱. پیغمبر برای ابراهیم کوچک دایه‌ای از قبیله بنی نجار مدینه به نام ام بُردا (یا ام سیف) برگزید.

^{۳۱} طبقات ۱۳۶/۱

^{۳۲} مسند ابن حنبل ۱۵۲/۱۹؛ صحیح مسلم ۷۶/۷؛ صحیح ابن حبان ۴۰۰/۱۵

^{۳۳} سیره ابن کثیر ۶۰۹/۴

^{۳۴} طبقات ۱۳۷/۱؛ سیره ابن کثیر ۶۰۳/۴

^{۳۵} محمود افندی منجم مصری بر اساس روایات احادیث و با محاسبات نجومی تاریخ مرگ ابراهیم کوچک را ۲۷ جنوری ۶۳۲ تعیین کرده است. بر اساس محاسبات وی، کودک در ماه ذی‌الحجه سال ۸ هجری (پایان مارس ۶۳۰) تولد شد و یکسال و ده ماه و شش روز زندگی کرد.

(Mahmoud Effendi, «Mémoire sur le calendrier arabe avant l'islamisme et sur la naissance et l'âge du Prophète Mohammad», *Journal asiatique*, février-mars 1858, p. 109-192)

^{۳۶} مصنف ابن ابی شیبّه ۲۱۶/۲؛ طبقات ۱۴۲/۱؛ صحیح بخاری ۱۶۰؛ صحیح مسلم ۳۱/۳؛ سنن ابن ماجه ۴۰۰/۱؛ المعجم

الکبیر طبرانی ۲۱۱/۱۷؛ مستدرک حاکم ۴۸۰/۱؛ سیره ابن کثیر ۶۱۵/۴؛ کنز متقی ۸۲۷/۷

^{۳۷} طبقات ۱۳۷/۱؛ الاستیعاب ابن عبدالبر ۱۵۵/۱؛ سیره ابن کثیر ۶۱۳/۴-۶۱۴

پیغمبر که غم بنیاد هستی‌اش را فرو ریختانده بود به سوی کوه می‌دید و فریاد برمی‌آورد «ای کوه! اگر بار غمی را که من می‌کشم تو می‌کشیدی از پا می‌فتادی!»^{۳۸} مرگ ابراهیم درد از دست رفتن خیلی از عزیزان دیگر مانند پدر و مادر، جد، عموهائی که دوست می‌داشت، سه دخترش (زینب، رقیه و ام‌کلثوم)، پسر خوانده سابقش زید و همسر محبوب اولش خدیجه را برای پیغمبر زنده ساخت. او می‌گفت که ابراهیم در بهشت به شیر نوشی از پستان دایه بهشتی ادامه می‌دهد.^{۳۹}

فضل بن عباس جنازه پسر محمد را غسل داد و پیغمبر خود بر او نماز جنازه ادا کرد.^{۴۰} در گورستان الباقی مدینه پیغمبر در گوشه قبر عمویش عباس نشست^{۴۱} و فضل با اسامه بن زید در حفره فرو شدند تا جسد طفل را در جایگاه ابدی‌اش بگذارند (همین دو تن در تشییع جنازه خود پیغمبر نیز پیشکسوت بودند) و محمد به دست خود قبر پسرش را تنظیم کرد.^{۴۲}

در ماه جنوری سال ۶۳۲ محمد احساس کرد که خداوند خود او را برای پایان عمرش آماده می‌سازد. در واقع، چگونه نمی‌توانست در مرگ فرزند نمائی از مرگ فراز آینده خود را نبیند؟ سوگ پسر نقطه چرخشی در زندگی پیغمبر بود. پس از آنروز فرستاده خدا کم‌حرف‌تر گردید و دیگر اقدامی به هیچ عمل سیاسی یا نظامی نکرد، و جز رستگاری روح خود اندیشه دیگری نداشت. بدون شک برای تزکیه روح خود بود که پیغمبر دو ماه پس از مرگ ابراهیم و با آگاهی به این که این فرجامین زیارت او خواهد بود تصمیم به زیارت حج گرفت. وی درین سفر با استفاده از آخرین فرصت حضور خود در ملای عام ختم مأموریت خود را برای پیروان خود اعلام کرد.

ادامه دارد

³⁸ انساب بلاذری ۸۹/۲

³⁹ طبقات ۱۴۰/۱

⁴⁰ طبقات ۱۴۱/۱

⁴¹ الاستیعاب ابن عبدالبر ۵۹/۱

⁴² طبقات ۱۴۳/۱